

## پیوند فکر و شعر در نزد خاقانی

دکتر اسماعیل شفق

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا

### چکیده

با توجه به اینکه خاقانی در قیاس با دیگر شاعران مجامله‌گو و چاپلوس تا حد امکان از ستایش ممدوحان طفره رفته است، او را یکی از شاعران متعهد باید محسوب داشت. این که گهگاه مشاهده می‌کنیم که خاقانی حدیث نفس کرده و از قابلیت‌های خویش سخن گفته است و دیگران را به مقابله فرا خوانده، از سر بد سلوکی یا خودستایی نیست، بلکه خاقانی در روزگار خود با شاعرانی کم مایه و فروتر از خویش مواجه بود که در برخی موارد مجبور شده است تا قابلیت‌های خود را به رخ آنان بکشد.

این که خاقانی در خلال چند قصیده به شرح سفرهای مذهبی خود پرداخته است شاید بدین خاطر باشد که حاسدان و رقیبانش او را بد مذهب و معاند معرفی می‌کردند و او برای بستن دهن مخالفان ناگزیر شده است تا بدین وسیله از ارادت‌مندی خود به بزرگان دین دفاع کند و خویش را فردی مذهبی و دیندار معرفی نماید.

خاقانی با وجودی که در خلق معانی تازه از استعداد شگفت‌انگیز برخوردار بود، ولی همچون حافظ و دیگر قله‌های شعر فارسی نتوانست به شعر خویش جنبه بشری و جهانی ببخشد.

با وجودی که گهگاه بدبینانه و مایوس سخن می‌گوید ولی هرگز نتوانست به کلام خویش حالت یأس فلسفی ببخشد و طیف مخاطبانش را عام و فراگیر سازد، بدان گونه‌ای که مثلاً در خیام و گهگاه در حافظ می‌بینیم.

شکوه‌ها و گلایه‌های خاقانی اغلب شخصی است و ارتباط چندانی با جامعه ندارد. همچون مسعود سعد که با وجود سوزناکی و تأثیر گذاری، اغلب شکایت‌هایش رنگ شخصی دارد و در حد تأثرات فردی باقی می‌ماند.

تعهد ادبی را باید در هر عصری به نوعی تعریف کرد. اگر در بین کلاسیکها مجموعه مشخصی از شعرا را که از روزمرگی گریزان بوده و از آستان بوسی ملوک طفره رفته اند در شمار شعرای متعهد محسوب کنیم، آنگاه خاقانی را یکی از متعهدها می‌یابیم. همنان که شاعر نزدیک به عهد او (سنائی غزنوی) نیز چنین بوده است. اگر بپذیریم که (شعر) ثبت حال شعور برتر است، ملاحظه کاری و ابن الوقتی شعرای سلف را که خود آگاه و حساب شده می‌سروده اند در شعر خاقانی مشاهده نمی‌کنیم. آنگونه که مثلاً در اشعار فرخی و عنصری سراغ داریم. فرخی گاه در یک روز حسابگرانه دو سلطان را مدح گفته و در ضمن ستایش یکی، دیگری را نکرمیده است.

در ستایش از محمد پسر محمود غزنوی:

ای ملک زاده فریشته خو	ای به تو شادمان دل احرار
گفتگوی تو بر زبان دارند	پیش بینان زیرک و هشیار
هر که فردای خویش را نگیرد	چنگ در دامن تو زد ستوار
فر شاهی خدای ما به تو داد	گر نه مردم بدانند این مقدار <sup>۱</sup>

نوسان اندیشه او در مدامته‌ای که نسبت به مسعود - علی رغم محمد - دارد نابل ملاحظه است: شیر باز آمد و شیران همه روباه شدند (در واژه "شیران" تعریضی به برادر مسعود "محمد" دارد).

آنکه زین پیش در این ملک طمع کرد همی  
تا نه دیر آمد با طاعت و فرمان ایدر  
رونق دولت باز آمد و پیرایه ملک  
پیش از این کار چنان دیدی اکنون بگر<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دیوان فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، ۱۳۷۱، ص ۱۲۴.

<sup>۲</sup> دیوان فرخی، ص ۱۴۲.

خاقانی از این لحاظ با امثال فرخی قابل قیاس نیست. نمونه‌ای از بیان بی‌پروای خاقانی در مقایسه با مجامله گری و چاپلوسی شعرای سلف چنین است:

تا جهان است از جهان اهل وفایی برنخاست نیک عهدی بر نیامد آشنایی برنخاست  
گویی اندر کشور ما بر نمی خیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جایی برنخاست<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

اهل بر روی زمین جستیم نیست عشق را یک نازنین جستیم نیست  
زین سپس بر آسمان جویم اهل زانکه بر روی زمین جستیم نیست  
خرمگس بر خوان گیتی صف زده است یک مگس را انگین جستیم نیست<sup>۲</sup>

\*\*\*\*\*

عافیت کس نشان دهد؟ نهد وز پلاکس امان دهد؟ نهد  
یک نفس تا که یک نفس بزنم روزگارم زمان دهد؟ نهد  
در دلم غصه‌ای گره گیر است چرخ تسکین آن دهد؟ نهد  
کس برای گره گشادن دل غمگسای نشان دهد؟ نهد<sup>۳</sup>

اعتراضات خاقانی با روزگار از سر بد سلوکی و یا بی‌همزبانی نیست چنانکه برخی از محققین پنداشته‌اند.<sup>۴</sup> از خلال (منشآت) که مجال گسترده‌ای برای بیان صریح و بدور از پیرایه‌ها و استعارات شاعرانه است، بخوبی هویداست که او با بسیاری از رجال روزگار خویش مراسلات صمیمانه داشته، منتها باید در نظر گرفت که خاقانی دارای طبعی بلند و تعالی طلب بود و به هیچ وجه به کمتر از (اوج) راضی نمی‌شد. در این زمینه اگر اشعار وی را مثلاً با (انوری) مقایسه کنیم که او قصیده‌های

<sup>۱</sup> دیوان خاتانی، به تصحیح سید ضیاء الدین سجادی، انتشارات زوار، ۱۳۵۷، ص ۷۶۱.

<sup>۲</sup> دیوان خاتانی، ص ۷۴۷.

<sup>۳</sup> دیوان خاتانی، ص ۷۶۱.

<sup>۴</sup> با کاروان حله، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۷ - ۱۹۴.

فاخر را بهانه دریافت (یک مشت جو برای بزغاله‌ای نزار) ساخته است، این داعیه در اذهان بهتر جا می‌افتند:

ای بزرگی که دین یزدان را      لقبت صد کمال نو داده است ...  
گفتم ای گوسفند کساح بنسور      کز علفها همینست آماده است  
گفت جو، گفتمش ندارم، گفت      در کدیه خدای بگشادست  
گفتمش آخر از که خواهم جو      اینت محنت که با تو افتادست ...  
منعما مکر ما در این کلمات      کاین زبان بسته ام زبان دادست  
بر کرم ایستادگی فرمای      کز شره بر نو پای استادست<sup>۱</sup>

دانش وافر و هوش و نبوغ کم نظیر خاقانی این رخصت را به او نمی داد تا با پلشتیها و روز مرگیها خو گیرد. از این لحاظ خاقانی نظیر مویید الدین طغرای صیقلی است در قصیده پر تبختر «لامیه العجم» و ابولعلاء معری در (لزومیات) و متبنی در برخی از فخریه هایش.

در آفاق تفکر عارفانه نیز خاقانی را با دیدی انتقادی و تفکر پویا می‌یابیم. با اینکه خود از معتقدین به اصول و مبانی عرفان است، اما آنگاه که در اهل تصوف سالوس و ریا می‌بیند، پویایی اندیشه او را بر آن می‌دارد که از جریانات دروغین صوفیانه نیز انتقاد کند و پرده بردارد:

کلید توکل ز دل جویم ای‌را      به از دل توکل سرایی نینم  
دری تنگ بینم توکل سزا را      ولیک از درون جز فضایی نینم  
توکل سرا هست چون نحل خانه      که الا درش تنگنایی نینم<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ج ۲،

صص ۵۲۱-۵۲۲

<sup>۲</sup> دیوان خاقانی، ص ۲۹۲.

برون از جهان تکیه جایی طلب کن      ورای خرد پیشوایی طلب کن  
 خدایان رهزن بسی بینی اینجا      جدا زین خدایان خدایی طلب کن  
 مگو شاه و سلطان اگر مرد دردی      ز رندان وقت آشنایی طلب کن<sup>۱</sup>

سروده‌های خاقانی فریاد اعتراض شاعری است که به دنبال مدینه فاضله‌ای می‌گردد تا بتواند در پناه سایه سار آن به آرامش جسمانی و روحانی دست یابد و چنانکه می‌خواهد زندگی کند.

تفکری که در اشعار خاقانی می‌بینیم، تفکری پویا و متحرک و تعالی جوست و در عین حال همچون ناصر خسرو نظریه پرداز عقیدتی نیست. اگر از مسائل عقیدتی سخنی می‌گوید، بیش از بیان تجربه‌ای روحانی نیست که در جریان اندیشه بدان رسیده است. این بیان اعتقادی در خاقانی هیچگاه با تعابیر شعار گونه همراه نیست آنطور که گهگاه در شعر ناصر خسرو دیده می‌شود:

امروز جاه و مال خسان دارند      بازار دهر بوالهوسان دارند  
 دولت به اهل جهل دهند آری      خوان مسیح خرمگسان دارند<sup>۲</sup>

در ابعاد مختلف ارزشهای شاعرانه، همچون بیان مسائل انسانی و صعود هنری و نفوذ در جامعه و پشتوانه فرهنگی و علمی، شاعران اثر گذار بیش از چند تن نیستند از جمله (حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی) و اکثریت شاعران در ابعاد ذکر شده منفعل و اثر پذیرند. خاقانی را شاید بتوانیم در برخی از ابعاد همسنگ قله‌ها محسوب داریم ولی بی شک در بعد پشتوانه فرهنگی و علمی یکی از قله‌ها محسوب می‌شود، حتی در کنار مولوی و حافظ و سعدی. قرن ششم دوره عرضه آموخته‌های علمی در محتوای اشعار بوده و فاضل مآبی فی نفسه برای شاعران وجه امتیاز محسوب می‌شد و مخاطب، شعر فاضل مآبانه را بیشتر می‌پسندیده است.

<sup>۱</sup> دیوان خاقانی، ص ۷۹۵.

<sup>۲</sup> دیوان خاقانی، ص ۷۶۸.

البته شعر خاقانی نیز تا حدودی در اسارت همین تعالیم مدرسی گرفتار آمد و (من) شعری ری از حد فرد تجاوز نکرد و به (من اجتماعی) نرسید. در قیاس با حافظ و دیگر بزرگان که هر نکته فرهنگی - ولو کوچک و شخصی - را در مقیاس وسیع اجتماعی و یا بشری مطرح کرده اند، خاقانی با وجودی که از امکانات زبانی گسترده‌ای برخوردار بود و توانایی خلق مفاهیم گسترده را داشته است، هیچگاه بر آن نشد که به زبان خویش خطابی بشری بدهد. در حالی که برخی از دریافتهای او از مسائل انسانی بالقوه می‌توانست زبان شعری او را بسوی (من) بشری سوق دهد، زبان خاقانی بیشتر در محدوده بیان مسائل فردی و عکس‌العملهای شخصی باقی ماند و از این نظر شعر او دربرگیرنده طیف وسیع اجتماعی نیست. در این خصوص شعر او به اشعار مسعود سعد شباهت زیادی دارد که با وجود بث الشکواهای عاطفی و مؤثر، همواره حبسیاتش بیان دردهای شخصی او بوده است و هر آینه اگر از حبس‌رهایی می‌یافت، دیگر بیان آن دردها نیز فی نفسه منتفی بود. زیرا برای بیان دردمندانه و عاطفی مسعود و تا حدودی خاقانی ما بازای اجتماعی وجود نداشت تا طیف گسترده اجتماع را فراگیرد و مخاطب خود سازد.

شعر خاقانی از مایه‌های عرفانی خالی نیست. اما عرفانی که در اشعار او مشاهده می‌شود با تصوف رسمی خانقاهی فاصله بسیار دارد و به هیچ وجه در وی اشتیاقی برای تبیین عقاید صوفیانه (از نوع تعلیمی) نمی‌بینیم - بدان گونه که مثلاً در سنایی دیده می‌شود - ولی همین مقدار از اشعار عارفانه را بیان تجارب اصیل و بی‌ریا مقبول و مطبوع ساخته است. شاید وفور خانقاهها و نحله‌های صوفیانه در مناطق مختلف ایران از جمله خراسان و ماوراءالنهر<sup>۱</sup> مقدار زیادی گزینش تعابیر عرفانی را برای شعرای خراسان و آن صفحات غیر قابل اجتناب و ناگزیر می‌ساخت، هر چند که ناحیه قفقاز نیز از وجود سلاسل صوفیان چندان خالی نبوده است.

تخلص (حقیقی) و آشنایی با سنایی غزنوی که پس از سالها مجامله و چاپلوسی راه زهد در پیش گرفته بود، می‌توانست در عقیده شاعر شروان نیز دغدغه و ارستگی

<sup>۱</sup> بنگرید به (کشف المحجوب، هجویری) و تقسیم بندی که برای نواحی مختلف ارائه داده است.

را ایجاد نماید. سفرهای مذهبی خاقانی نیز طبیعتاً بصیرت جدیدی به او می‌داد. به هر حال این طریق زهد همواره بعنوان گونه‌ای زندگی انتخاب شده برای شاعر باقی ماند. بی تردید بخشی از حجم اشعار خاقانی را مدیح تشکیل می‌دهد. شعر (ستایش) هر چند که از اوصاف بدیع و تعابیر دلچسب انباشته هم باشد، باز باید آن را ورطه‌ای محسوب داشت در برابر سیالیت اندیشه شاعر. نخستین شعر فارسی با مدیحه آغاز شده است:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام      بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام ...

شعر ستایش تا افتخاری پیش رفته است که هم اندیشه و هم تعبیر، هر دو را به ابتذال کشانده است. اگر محمد بن وصیف نخستین شاعر شناخته شده فارسی، در اوصاف ممدوح مبالغه می‌کرد، در توصیف امیری چون (یعقوب لیث) بود که پشت خلیفه از هیمنه او می‌لرزید. ولی بتدریج قصیده به سمتی کشانده شده که در نزد برخی، از جمله انوری ابیوردی تا حد حواله‌ای برای دریافت (یک خربزه) و یا (یک جفت کفش) تنزل کرد.<sup>۱</sup> تنها تنی چند از خیل قصیده پردازان در خلال سه قرنی که از طلوع شعر فارسی می‌گذشت، قصیده را برای بیان مفاهیم عالی برگزیدند. هر چند که از این چند تن برخی زهد و بعضی شاید (تزه) پیشه کردند. در این راستا خاقانی هر چند که قالب قصیده را همچون ناصر خسرو و کسایی و سنایی برای ترویج عقاید مسلکی به کار نبرد ولی به سهم خود قصیده را از ابتذالی که بدان دچار شده بود تا حدودی نجات بخشید و آن را بمنایه قالبی برای بیان صادقانه ما فی الضمیر به خدمت گرفت. اما نباید از خاطر برد که شاعر قرون وسطی در هر کجای گیتی که شاعری کرده باشد، ناگزیر از چاشنی مدح بوده است. هر چند که همچون خاقانی ادعا کند:

نکنم مدح سرایی به دروغ      که زبان صدق سرای است مرا<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> بنگرید دیوان انوری، ص ۵۴۶ و ۶۹۳

<sup>۲</sup> دیوان خاقانی، ص ۸۱۲

البته اگر اشعار انتقادی (بث الشکوی) خاقانی را با مدایح او بسنجیم یعنی اگر مقدار از اشعارش را که تازیانه سلوک ابنای روزگار قرار داده است، در آن صورت شاید مقداری از قبح مدایح او کاسته شود.

شعر خاقانی آن مایه شادابی و خوشبینی را که در دیگر اشعار ملاحظه می‌شود، دارا نیست. این یأس و ملالت به هیچ وجه رنگ فلسفی ندارد، حتی در معترضانه ترین اشعار او (قصیده ترسائیه) یأس فلسفی دیده نمی‌شود. این سرخوردگی بیشتر ناشی از تطابق نداشتن توقعات شاعر با واقعیت‌های اجتماعی است. جامعه‌ای که سردمداران آن بیشتر مشغول سیاست بوده اند تا پرداختن به فکر و فرهنگ. اطلاعاتی که خاقانی از رسوم شاعرپروری گذشتگان از جمله محمود غزنوی داشته است، البته طبع زود رنج و شکننده شاعر را به سوی انقطاع و یأس می‌توانست سوق داده باشد. اخباری که قصاید عنصری و فرخی در خصوص بخششهای محمود و مسعود غزنوی در اختیار او می‌گذاشت بطور طبیعی شاعری در حد و اندازه خاقانی را مشوش و مکدر می‌کرد:

مرا شیوه خاص و تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری  
 نبوده است چون من که نظم و نثر بزرگ آیت و خرده دان عنصری  
 ادیب و دبیر و مفسر نبود نه سبحان به عرف زبان عنصری<sup>۱</sup>

فخریه‌های خاقانی نیز اگر از دیدگاه روانشناسی اجتماعی کاویده شوند، در حقیقت گونه‌ای ترمیم شخصیت است از جانب شاعری که احساس می‌کرد از طرف ممدوح یا حاسدان مورد کم توجهی و تضعیف شخصیت قرار گرفته است. چرا که خاقانی مایه‌های علمی و فرهنگی خویش را از دیگران برتر می‌یافت و در مقابل قدرشناسی مخاطبین، گهگاه به حدیث نفس روی می‌آورد. کاری که ناصر خسرو نیز با وجود اشتها به زهد و اخلاق از آن تن نزده است و اصولاً هر شاعر دیگری در حد و اندازه خاقانی در چنان آشفته بازاری به تفاخر و حدیث نفس گویی روی می‌آورد:



مرا حسّان او خوانند ایراک      من از احسان او گشتم چو حسّان  
که آیات قرآن و شعر حجت      دل دیوان بسنبد همچو پیکان<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

نور گیرد دلت از حکمت من چون ماه      که دلت را من خورشید در افشانم  
کان علم و خرد و حکمت یمگان است      تا من مرد خردمند به یمگان<sup>۲</sup>

\*\*\*\*\*

و از جمله شاعران فخریه سرایی که قریب به روزگار خاقانی می‌زیسته (میرالدین طفرایی اصفهانی) است صاحب قصیده مشهور:

أصالة الرأى صانتي عن الخطل      و حليه الفضل زانتني لئدى العطل  
که از اول قصیده تا به مقطع آن غیر از حدیث نفس و اظهار شخصیت چیزی نسروده است.

معمولاً خاقانی را «شاعر صبح» می‌خوانند، شاید توجیه قضیه چنین باشد که ساعات الهام بخش شب در نزد او به دمیدن خورشید متصل می‌شده است و برای او در انتهای هر شب دمیدن خورشید تکرار می‌شد. مدتی نیز که در زندان بوده است طلایع خورشید می‌توانست خاطرهای لذیذبخش در ذهن او ایجاد کرده باشد. زیرا دست کم از مجموعه نفرت بار (ظلمت و صلابه) لااقل تاریکی کاسته می‌شد. البته موارد عدیده‌ای که شاعر به صبح شخصیت جاندار و انسانی بخشیده است می‌تواند با انسر شاعر با تعبیر قرآنی توجیه گردد. آنجا که در کلام الهی برای صبح «تنفس» در نظر گرفته شده است «والصبح اذا تنفس»<sup>۳</sup> و «یا والصبح اذا أسفر»<sup>۴</sup> و نظایر آن. اطلاعات نجومی شاعر نیز در انتخاب ایمازهای مربوط به «صبح» می‌توانست دخیل باشد.

<sup>۱</sup> دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینری، مهدی محقق چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۰۹.

<sup>۲</sup> دیوان ناصر خسرو، ص ۱۹۶.

<sup>۳</sup> قرآن کریم، سوره (تکوین) آیه ۱۸.

<sup>۴</sup> سوره (مدثر) آیه ۲۴.

خاقانی از شاعرانی است که (حج نامه) سروده است. آیا حجهای متعدد خاقانی و زیارت اماکن متبرکه محملی نبوده است برای گریز از محیط مختنق و کسالت باری که وی چند بار عزم کرده بود تا آنجا را به قصد خراسان ترک کند؟ دور نیست. از طرف دیگر سفر حج و حج نامه سرایی او می‌توانست زبان اعتراض حاسدان را نیز فرو بندد، زبان آنانی که به هر شکلی قصد آزار و بدنامی شاعر را داشته‌اند ولو با تهمت بد دینی و انتساب حشر و نشر با نصاری و اهل ذمه. البته صداقت و بی‌پیرایگی تعابیر در سرایش این حجم نامه‌ها تا حدودی این عقیده را کم رنگ جلوه می‌دهد. ولی باید در نظر داشت. در محیطی که هذب‌ان نامدارش (نظامی) نیز از ترس غوغای عام گهگاه مجبور شده است مسائل عقیدتی مورد قبول خود را دو پهلو و با ایهام مطرح سازد، چنین برداشتی مستبعد نیست.

شعر خاقانی شعری است متحول. وی در هر دو جنبه (شعر و زندگی) از فرم به محتوی رسیده است. هر چند که صورتگرایی اشتغال بخش اعظم زندگی او بوده است. ولی در نهایت کار از روزمرگی به مناعت و از فزون طلبی به قناعت رسید. تحولی که نصیب خاقانی گشت از دو سده قبل به دامن برخی از شعراء آویخته بود. نمونه آشکار این دگرسانی را در سنایی و ناصر خسرو مشاهده می‌کنیم. خاقانی با نمونه‌ای که از زندگی سنایی و ناصر خسرو پیش روی خرد داشت قدم در این راه نهاد.

تفاوت عمده‌ای که شیوه سنایی با خاقانی دارد در این است که در سنایی جنبه تعلیم قوی‌تر است در خاقانی بیشتر با بیان مستقیم تجارب روحانی روبرو هستیم. او چنانکه از (منشآت) و دیوانش مستفاد می‌شود با بعضی سلاسل غیر رسمی تصوف در منطقه قفقاز نیز بی‌ارتباط نبوده است. با کسانی چون ابراهیم باکویی، ابو منصور عطاری، سدید الدین شیخ الشیوخ و بهاء الدین سعد ابن احمد و همواره با عناوین صوفیانه از آنها یاد می‌کند. در مدح برخی از آنها قصیده نیز سروده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> منشآت، خاقانی تصحیح محمد روشن چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، صفحات ۱ و ۱۸۵ و ۹۳. و نیز بنگرید دیوان خاقانی ص ۲۸۵، ص ۴۱۵ و ص ۴۴۹ و تمان قصیده: (آن پیر ما که صبح لقای است خضر نام) در صفحه ۳۰۰ در مرثیه شیخ ابو منصور عطاری.

در شعر خاقانی پیوند شگفت آوری میان صورت و معنی دیده می‌شود. در بُعد موسیقی کلام، ری آشنایی تام و تمامی با تأثیر موسیقایی اوزان و قوافی دارد. می‌دانیم که وزنهای تند و سریع معمولاً برای بیان مسائل غیر جدی به کار گرفته می‌شوند و برعکس وزنهای متین همچون رودخانه‌ای که سنگین و با وقار روان باشد، از عمق اندیشه و تنکر ریشه دار حکایت می‌کند و بطور معمول برای مفاهیم جدی و اساسی مطبوع واقع شده است.

اوج کاربرد وزنهای سبک و شوخ و شنگ را در اشعار کودکانه مشاهده می‌کنیم و بهترین نمونه‌های اوزان موثر و مستحکم را همواره در آثار تعلیمی دیده ایم:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا. (سنایی)

نکوهش مکن چرخ نیلوفرری را (ناصر خسرو). و بیشترینه اوزان منتخب خاقانی وزنهای فخیم و متین است که با محتوی پیوند تنگاتنگی دارد.

(رخسار صبح پرده بعدا برفکند)، (صبح خیزان کز دو عالم خلوتی برساختند) و ...

در آثار منشور او نیز که مجالی برای بازتاب موسیقی بیرونی نبوده، گهگاه موسیقی معنوی که اصطلاحاً بدان (موسیقی درونی) گفته می‌شود، انعکاسی یافته است. این نمونه از (منشآت) اوست خطاب به شیخ ابراهیم باکویی:

میغ از گوشه هوا کم کم در می‌آمد

قبای ممزج آفتاب را زر همی برد

مرغ از میان آب صف صف پر می‌آمد  
صوفیانسه چرخ می‌زد

خرقه پرنیان آب را چاک می‌کرد

باد از کنار نرم نرم در می‌تاخت

کرته سننسی درخت را دامن بر می‌گرفت

و مرا در این حالت

از همه اجناس عهد مونس

هم صورت من

که آب آینگی می‌کرد

و نفس کژمژ مرا به من می‌نمود

و من بی خبر از غایت حیرت که

این منم

چنانک طوری در آینه نگرد

و معلمش در پس آینه

تلقین می‌کند

و او خود را می‌بیند

پندارد که دیگری است

و من سر قلم در دهان گرفته

بصورت متحیری متحسر

و بشکل متفکری متذکر

نشسته ...<sup>۱</sup>

که برخی از محققین این فقره را در زمره اشعار مثنوی (Prose Poem)<sup>۲</sup> محسوب داشته‌اند.

ردیفهای شعری خاقانی نیز ارتباط مستقیم با ذهن و اندیشه شاعر دارد و با تحلیل روانشناسانه براحتی می‌توان از خلال آنها به عوالم درونی شاعر پی برد. ردیفهایی مهمون: بگشایید، باز دهید، خواهم گزید، چکنم، می‌گریزم، نمی‌یابم و ... صبحگاهان سر خوناب جگر بگشایید<sup>۳</sup> ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید

که تکرار ردیف (بگشایید) حکایت از فروع بستگی و گرفتگی کار شاعر دارد و مستقیماً ما را به عوالم درونی شاعر رهنمون می‌شود. و در قصیده:

"مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوید" ردیف (شنیدن) سماع معنوی را به ذهن متبادر می‌سازد و نیز در قصیده مشهور:

<sup>۱</sup> منشآت، ص ۵ و ۶

<sup>۲</sup> موسیقی شعر، محمد رضا شایعی کدکنی، انتشارات آگاه ص ۲۷۴.

شب روان در صبح صادق کعبه جان دیده اند رریف (دیده اند) مقام "مشاهده" را به خاطر می آورد. و همچنین است نقش القایی و مؤثر ردیفها در:

"چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند و آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و روزم فرو شد از غم و هم غمخوری ندارم و ...

باری، خاقانی در پیوند فکر و شعر در ساختهای گوناگون به توفیقاتی دست یافته است که در قحطی شعر متفکرانه، به هر حال باید غنیمت شمرده شود.

در آن روزگاران که زبان شاعر از سویدای قلبش سخن نمی گفت و قیمت هر نصیده را نیاز شاعر و ناز ممدوح تعیین می کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی